



جزیره

و نکاتی درباره ارتباطش با دیگر قبائل عربی

M.j.kistye / محمدرحمتی

گفته است: آنها به واسطهٔ دو قدرت بزرگ فارس و روم محدود گشته بودند؛ (معکوفین علی رأس حجرین بین فارس و الروم).^۲ گفته شده که کلمهٔ مردم (الناس) ذکر شده در آیهٔ قرآن اشاره به فارس و بیزانس دارد.^۳ در حدیثی از طریق ابن عباس (متوفای سال ۵۶۸ ه.ق.) بیان شده است که پیامبر کلمهٔ ناس را به ایرانیان تفسیر کرده است.^۴ تفسیر آیهٔ مورد بحث قرار گرفته در قبل، هر چه باشد، این تفاسیر اولیه آینه‌ای از احساس نگرانی مردم شبه جزیره و توجه به دو امپراتوری رقیب و بیان تأثیر این رقابت در حیات جمعیت‌های عرب شبه جزیره می‌باشند. درگیری بین دو امپراتوری به

رقابت بین دو امپراتوری بیزانس و ایران، برای سیطره یافتن بر بخشهایی از جزیرهٔ العرب در پایان قرن ششم و هفتم میلادی، در برخی روایات منسوب به پیامبر ﷺ در تفاسیر آیاتی چند از قرآن انعکاس یافته است.

قتاده (متوفای ۱۱۷ ه.ق.)^۱ از وضعیت جمعیت عرب در شبه جزیره قبل از پذیرش اسلام، در ذیل تفسیر آیهٔ ۲۶ سورهٔ انفال: «و یاد کنید آنگاه که در این سرزمین اندک شمار و مستضعف بودید و می‌ترسیدید که مردمان (الناس) شما را از خانه و کاشانه‌تان آواره کنند» یاد کرده است. او وضعیت بد اقتصادی، به گمراهی غلطیدن اعراب و ضعفشان را شرح کرده و



می‌دارد. به حارث دستور داد که این دین را بر اعراب نجد و تهامه بقبولاند.^{۱۰} زمانی که این اخبار به مکه رسید، برخی آیین مزدک را پذیرفتند (فمنهم من تزندق) و زمانی که اسلام ظهور کرد این گروه به مزدکیانی قدیمی شناخته شده بودند.^{۱۱} گرچه کسانی بودند که از پذیرش این دین سرباز زدند و از اینان عبد مناف بود که قوم خود را جمع کرد و به آنان گفت که او از آیین اسماعیل و ابراهیم دست نخواهد کشید و دینی را که به شمشیر بر آنها تحمیل شده، نخواهد پذیرفت و زمانی که حارث از این ماجرا آگاهی یافت، این امر را به قباد اطلاع داد و قباد به او دستور داد که به مکه حمله کرده، کعبه را ویران کند و عبدمناف را به قتل برساند و سیطره بنوقصی را براندازد.^{۱۲} حارث به دلیل حمیتش نسبت به عرب، چندان تمایلی به اجرای این دستور نداشت. او قباد را از این فکر منصرف کرد و اندیشه وی را به دیگر مسائل مشغول ساخت.^{۱۳} گرایش این روایت کاملاً آشکار است؛ سعی دارد بر خواست عبدمناف بر باقی ماندن وی بر دین قریش (دین اسماعیل) تأکید کند. روایت ممکن است ساختگی باشد اما نشانی از وجود روابط بین حیره و مکه دارد، نکته‌ای که شایسته

حکومت‌های تابعه آنها؛ آل منذر در حیره و آل غسان در شام نیز کشیده شده و آنها وضعیتی فعال در این درگیری داشته‌اند و این مسئله آشکارا از سوی مسلمانان و کفار در مراحل مختلف مورد نظر بوده است. طبق تفاسیر قرآن، ذیل سوره روم، آیات ۱ و ۲ همنوایی بین کفار مکه با ایران وجود داشته، حال آنکه مسلمانان هوای بیزانس را داشته‌اند.^۵ بر پیروزی بیزانس به عنوان تأکیدی بر پیروزی پیامبر ابرام می‌شده است.^۶

تلاش‌های ایران برای نفوذ بر منطقه حجاز پیش از این مورد توجه R. Ruzicka قرار گرفته است. روزیسکا چنین پنداشته است که ضعف نفوذ تمیم و فزونی یافتن نفوذ غطفان در نتیجه عمل سیاسی ایران از طریق حکومت لخمیان به منظور یافتن جاپایی در این ناحیه بوده است.^۷ ابن سعید نقلی را در کتاب خود «نشوة الطرب» ثبت کرده است^۸ که بیان می‌دارد علت این تلاش ایران خواست آنها برای نفوذ و تسلط یافتن بر مکه بوده است. زمانی که قباد آیین مزدک را پذیرفت،^۹ بنو نصر را که از قبول این دین سرباز زده بودند، برانداخت و حارث کندی را که این دین را پذیرفته بود بر جای او قرار داد. قباد - آنگونه که روایت بیان

تعمق بیشتر است.

ابن خردادبه در کتابش «المسالک و الممالک»^{۱۴} نقلی را آورده است که طبق آن مرزبان البادیه، عاملی بر مدینه منصوب کرده بود که او خراجها را جمع آوری کرده است. آنگونه که بیان می‌دارد، قریظه و نضیر، پادشاهانی بودند که ایران آنها را بر اوس و خزرج در مدینه منصوب کرده بودند. خردادبه از بیتی از شاعر انصاری استناد می‌کند که می‌گوید: و شما خراجی بعد از خراج به کسری می‌پردازید، خراجی به قریظه و نضیر^{۱۵}. یاقوت روایت را این گونه آورده است که قریظه و نضیر پادشاهانی بودند که به وسیله اوس و خزرج از مقام خویش برافتاده بودند؛ اوس و خزرج پیشتر خراج به یهودیان می‌پرداختند.^{۱۶} و کاسکل در این مورد اظهار شک کرده که ابن خردادبه به جز همین شعر انصاری، منبع دیگری برای این مسأله نداشته است.^{۱۷} تردید کاسکل نمی‌تواند مورد قبول قرار گیرد، چرا که روایت ثبت شده به وسیله ابن خردادبه و یاقوت به نظر می‌رسد که براساس روایت جداگانه‌ای باشد که شعر بدان افزوده شده است و بیت منسوب به فرد انصاری در اینجا، در قصیده شناخته شده‌ای از ابن

بقیله آمده است. در آن قصیده این بیت شعر دلالت ضمنی دیگری دارد.^{۱۸} این خبر را H. z. Hirschberg در کتاب خود «یهود در سرزمین عرب» (Yisrael be-'Arav) مورد بحث قرار داده است.^{۱۹} هرشبرگ صحت روایت را نپذیرفته و عنوان می‌کند که این خبر از طریق منبع جداگانه دیگری تأیید نشده است. او ادعا دارد که مردم مدینه آزاد بوده‌اند (Bnei horin) و تحت سلطه ایران یا روم نبوده‌اند. بر اساس بحث هرشبرگ این غیرقابل قبول است که عامل مرزبان در هجر که سیطره قدرتش حتی در بحرین ضعیف بوده است، توانسته باشد خراجهایی از شمال حجاز دریافت کند.

Altheim و Stiehl خبر را درست می‌دانند. عامل مدینه نماینده پادشاه حیره بود و بدین جهت پادشاهان قریظه و بنی نضیر را یاری می‌کرده است. این وضعیت بر طبق نظر Altheim و Stiehl تا نیمه قرن ششم میلادی ادامه یافت، اما بعد از آن برای عامل ساسانی چه رخ داده است، بر اساس نظر این دو مشخص نیست.^{۲۰} محتمل است که حدس این دو درست باشد. روایت مهم ثبت شده توسط ابن سعید در «نشوة الطرب» جزئیات مهمی از تداوم سیطره ساسانیان بر مدینه بعد از



پایان یافتن سلطهٔ یهودیان ارائه می‌دهد.
ابن سعید گزارش می‌دهد که نبردها و ستیزه‌هایی بین یهودیان و اوس و خزرج رخ می‌داده است^{۲۱} و هیچ حاکمی بر آن حکومت نمی‌کرد تا اینکه عمرو بن اطنابه خزرجی به دربار نعمان بن منذر، پادشاه حیره رفت و از سوی نعمان به عنوان حاکم مدینه منصوب شد.^{۲۲}

در عبارتی دیگر ابن سعید جزئیات بیشتری از این ماجرا را برای ما ارائه می‌دهد. ابن سعید نگاشته است که عمرو بن اطنابه از سوی نعمان بن منذر به عنوان حاکم مدینه منصوب شده بود. پدر حسان بن ثابت اشعار هجوآمیزی دربارهٔ عمرو سروده و گفته بود که:

أَلْكِنِي إِلَى النُّعْمَانِ قَوْلًا مَخْضُتُهُ
وَفِي النُّصْحِ لِلْأَلْبَابِ يَوْمًا دَلَائِلُ
بَعَثَتْ إِلَيْنَا بَعْضُنَا وَهُوَ أَحْمَقُ
فِيَا لَيْتَهُ مِنْ غَيْرِنَا وَهُوَ عَاقِلٌ^{۲۳}

«از قول من به نعمان این سخن صادقانه مرا برسانید، چرا که نصیحت خردمندان روزی آنها را فایده بخشد. کسی را بر ما گماشتی که او احمق و نادان است، ای کاش کسی جز ما بر ما می‌گماشتی اما او عاقل می‌بود.»^{۲۴}

آگاهی ما از حیات عمرو بن اطنابه

اندک است. عمرو بن عامر بن زید مئنه بن مالک بن ثعلبه بن کعب بن خزرج شاعر مشهوری است که به شعرش در منتخبات ادبی بسیار استشهاد می‌گردد.^{۲۵} او به عنوان شریفترین فرد خزرج^{۲۶} و بهترین اسب سوارکار در قومش^{۲۷} و پادشاه حجاز^{۲۸} توصیف شده است. ممکن است عقیدهٔ کاسکل که داستان ملاقات عمرو بن اطنابه با حارث بن ظالم حالت افسانه‌ای دارد، درست باشد.^{۲۹} اما تأکید ابو عبیده در این خبر براینکه عمرو بن اطنابه دوست خالد بن جعفر - بزرگ کلاب - کسی که روابط نزدیکی با حاکم حیره داشته و به وسیلهٔ حارث بن ظالم^{۳۰} در دربار نعمان به قتل رسیده است، نکتهٔ ارزشمندی است. اسماء اشخاص ذکر شده در داستان عمرو بن اطنابه^{۳۱} چون حارث بن ظالم، زید الخلیل،^{۳۲} خالد بن جعفر، نعمان بن منذر به ما کمک می‌کند تا زمان حیاتش را حدود نیمهٔ دوم قرن ششم میلادی بدانیم.

خبر مربوط به یادشدن از انتصاب عمرو به عنوان پادشاه [مدینه] به وسیلهٔ نعمان که در حقیقت نمایندهٔ حیره و جمع‌آورندهٔ خراج مدینه بوده است، احتمالاً درست باشد. این پذیرفتنی نیست که در درستی این داستان شک کنیم. به دلیل

آنکه هیچ فرد برجسته‌ای از اعقاب عمرو به این منصب به عنوان فخر و برتری اجدادشان اشاره نکرده است. دو بیت شعر از ثابت پدر حسان صحت این داستان را تأیید می‌کند و می‌تواند تکمیل‌کننده‌ی خبر ثبت شده به وسیله‌ی ابن خردادبه تلقی گردد گرچه اشعار ثابت تأکیدی بر دوام سیطره‌ی فارس بر مدینه در نیمه‌ی دوم قرن ششم میلادی نیز می‌باشد.

به جهت تأمین امنیت قلمرو حیره، جلب وفاداری قبایل ضروری بوده است. برخی گروه‌ها از قبایل جنگجو در کنار واحدهای نظامی حیره می‌جنگیده‌اند، رؤسای قبایل امنیت کاروانهای فرستاده شده از طرف حکام حیره که از قلمرو آنان می‌گذشت را تضمین می‌کردند، رؤسای متمرد مهار گشته و راه بازرگانی امن گردیده بود.

به منظور تحکیم وفاداری و همکاری متقابل رییس قبیله، امتیازاتی به او داده می‌شد. اینگونه ردافه پدید آمده و بر طبق نقل ردف در دربار شهریار در دست راست او می‌نشست و همراه با شهریار سوار بر اسب می‌رفت و یک چهارم از غنایم جنگ‌هایی که شهریار انجام می‌داد، از آن او بود و هدایایی نیز از سوی رعایای

شهریار حیره به او هدیه می‌گردید.^{۳۳} گفته شده است که ارداف در دربار جایگاهی همچون وزیر در دوره اسلامی داشته است.^{۳۴} در دربار حیره قبیله‌ی ربوع از تمیم عهده‌دار ردافه بوده است.^{۳۵} از دیگر قبایل عهده‌دار ردافه (Chamberlains) شهریاران حیره، قبیله‌ی ضبه،^{۳۶} گروهی از تیم،^{۳۷} گروهی از سدوس (از شبیان)^{۳۸} و قبیله‌ی تغلب^{۳۹} یاد شده است. نهاد ردف اغلب در اشعار قدیمی یاد شده است. بنو ربوع از تمیم فخر می‌کرده‌اند که آنها ارداف شهریاران حیره هستند.

این اوضاع سیاسی-اجتماعی نیمه‌ی دوم قرن ششم میلادی شاهد پدید آمدن نهاد دیگری به نام ذوالآکال نیز بود. ابن حبیب ذوالآکال را اینگونه تعریف می‌کند: ذوی الآکال افرادی از وائل بودند، آنها برجستگان قومشان بودند و شهریاران به آنها اقطاعی بخشیده بودند^{۴۰} توصیفی از ذوالآکال با تأکید بر موقعیت اجتماعی آنها توسط اعشی این‌گونه آورده شده است:

در اطراف من مردانی از اقطاع داران وائل است. چون شب (یعنی فراوانند)، مهاجر و غیر مهاجر مردانی که در زمستان گوشت می‌خورند و غذا به قمار بازان میسر دهند.^{۴۱} و در بیت دیگری اعشی مردم آکال



مستقل بود. و این نکته قابل توجه است که یکی از قوی‌ترین قبایل متحد شده بامضر، تمیم بود.^{۴۵} چند روایت با اهمیت درباره روابط بین حیره و قبایل دیگر به وسیله ابوالبقاء^{۴۶} ثبت شده است. ابوالبقاء در بحث از موقعیت شهریاران حیره خاطر نشان می‌کند که بدویان (العرب) این مسائل را بزرگ شمرده و در آن مبالغه می‌کرده‌اند و حاکمان حیره را شهریار می‌نامیده‌اند. ابوالبقاء شرح می‌دهد که اکاسره ایران به شهریاران حیره قلمروهایی را به عنوان اقطاع و جهت یاری به آنها در حکومتشان می‌بخشیدند. (به دلیل پشتیبانی آنها از پادشاهان ایران). شهریاران حیره خراج قلمروشان را جمع کرده و برای مصارفشان از آن استفاده می‌کردند و از آن خراج‌ها هدایایی به مردمان خود و به کسانی که در قلمرو آنان می‌زیستند و به آنان که می‌خواستند به سوی خود جلب کنند، می‌دادند. گاهی نیز به آنان (یعنی شهریاران حیره) مناطقی به عنوان اقطاعات می‌دادند.^{۴۷} ابوالبقاء خاطر نشان می‌کند که این اقطاعات بخشیده شده از سوی حکام ایرانی به مناطق مرزی نزدیک حیره محدود بوده است. شهریاران حیره نمی‌توانستند از این اراضی پافراتر نهند؛

را به عنوان مردان برجسته سپاه پادشاه حیره این گونه توصیف کرده است:

«سپاه تو در نوع خود بی‌همتا است، عظمت امراء ارتش تو،

امرا و فرماندهانی که خیمه‌های چرمی دارند و صاحبان اقطاعند.»^{۴۲}

ابن حبیب خط مرز روشنی بین قبایلی که بزرگان آنها با ایران یا حکام حیره همکاری می‌کرده‌اند و اقطاعاتی را به عنوان پاداش دریافت می‌کرده‌اند و قبایلی که سیاستی مستقل نسبت به حیره را دنبال می‌کرده‌اند، ترسیم کرده است. ابن حبیب شرح می‌دهد که قبایلی چون مضر لقاح بودند. آنها تن به اطاعت شهریاران حیره نمی‌دادند (لا یدینون یلموک) جز برخی گروه‌ها از تمیم که سکونت‌گاهشان در یمامه و مناطق مجاور آن بود.^{۴۳}

در یمامه و مناطق مجاور آن بود. موضوع بخشش این اقطاعات از سوی شهریاران حیره به قبایل وفادار به خوبی در داستانی از قیس بن مسعود شیبانی مشخص شده است. خسرو پرویز دوم اراضی از طف ابله (بعد از درگذشت نعمان سوم) به قیس بن مسعود بخشیده بود تا از حملات بکر بن وائل به قلمرو سواد جلوگیری کند.^{۴۴} برخلاف شیبان، مضر

چرا که قلمرو ایران به دهقانان تعلق داشت، کسانی که در بین خودشان بر سر مالکیت بر اقطاعات رقابت داشتند. ابوالبقاء عنوان می‌کند که آن اقطاعات بخشیده شده به شهریاران حیره در قیاس با بخش آبادان کشورشان (ایران) بسیار ناچیز بوده است. از جمله مطالب مفید در عبارتی از

کتاب ابوالبقاء آنجایی است که او جزئیاتی را درباره مقدار خراج‌های جمع‌آوری شده به وسیله نعمان از اقطاعات بخشیده شده به وی از سوی حکام ایران ارائه کرده است: ۴۸ «جمع خراج‌های جمع‌آوری شده از اقطاعات که کسری به نعمان داده بود، ۱۰۰۰۰۰ دینار بود. در برخی کتب درباره

حیره این مطلب ذکر شده است که: زمین‌های اعطا شده از سوی کسری به عنوان اقطاع رستاق‌های سلیحین، قطایع بنی طلحه و سنم طباق بوده است. این چنین در کتابی دیده‌ام. ابوالبقاء نام‌های مناطقی را که ذکر کرده در زمان خود می‌شناخته است و آنها را جزو مناطقی از نجف تعیین مکان کرده است. همو اشاره دارد که تنها جمع خراج جمع‌آوری شده ۱۰۰۰۰۰ درهم بوده است، بدون در نظر گرفتن باردهی زمین‌ها که هر سال متوسط ۳۰۰۰۰۰ کر ثمر می‌داده است، به‌علاوه

میوه‌ها و دیگر محصولات. ۴۹

نعمان برخی از این اراضی را به افراد مهم بخشیده بود. به سواد بن عدی (از تمیم) مکانی بخشیده شد که بعدها به نام او، نام آن منطقه «سوادیه» نامیده شد. ۵۰ به عبد هندبن نجم ایادی، الخصوص را بخشیده بودند. ۵۱

زمانی که خسرو پرویز دوم ایاس بن قبیصه را به امارت حیره گماشت به او عین‌التمرو هشتاد آبادی در حدود سواد را بخشید. ایاس بن قبیصه نیز اقسام را به عنوان اقطاعی به مالک بن قیس بخشید؛ مکانی که بعدها به اقسام شناخته می‌شده است. ۵۲

ارتباط و روابط درونی بین حکام حیره و رؤسای قبایل از سوی ابوالبقاء این‌گونه مشخص شده است: آنها بر مناطق مرزی عراق تا بحرین حکومت می‌کردند، هریک از آن حاکمان بر قبایل تحت حمایتش به یک طریق حکومت می‌کرد. ۵۳ اما شهریاران حیره خودشان به‌واقع تنها به نیابت از کسری حکومت می‌کردند. ۵۴ قبایل عرب سر به اطاعت آنها نمی‌دادند. تنها گروه‌ها و قبایلی که در قلمرو تحت نفوذ و سیطره حکام حیره اقامت داشتند، مجبور بودند که از آنان اطاعت کنند و



لحاق ابوالبقاء به ابیاتی از عمرو بن حوط ریاحی^{۵۸} و گفتهٔ ابوزمعه اسود بن مطلب ابن اسد در اعتراض به نیابت عثمان بن حویرث به عنوان پادشاه مکه از سوی بیزانس استناد کرده است.^{۵۹}

ابوالبقاء از قبایل لحاق، اسد بن خزیمه و غطفان را برمی شمرد. آنها در روابطشان با شهریاران حیره آزاد و مستقل بودند. تنها افراد اندکی از آنان به عنوان بازرگان، به دیدار خویشان یا به عنوان دیدارکنندگان، به دربار حیره آمده بودند.

دومین گروه شامل قبایل سلیم و هوازن می شد. ابوالبقاء گزارش می دهد که سلیم و هوازن سابقاً پیمان‌هایی با حکام حیره منعقد کرده بودند. با این وجود تابع و مطیع آنان نبودند. در گذشته آنها، کالاهای شهریاران حیره را حمل کرده و در بازار عکافا و دیگر بازارها می فروختند. سلیم و هوازن از این روابط با حیره سود می بردند. گاهی اوقات فرد یا گروهی از آنها به نزد پادشاه حیره می رفتند، در نبردها او را همراهی می کردند و در غنائم با پادشاه حیره شریک می شدند. سپس این افراد بعد از اتمام نبرد به قبیلهٔ خود بازمی گشتند. کاروان‌های حامل کالاهای شهریاران حیره تنها وقتی می توانست به نجد و فراتر از آن

خراج‌های «اتاوه» به عنوان آنکه در قلمرو آنها اقامت دارند، بپردازند. این قبایل واقعاً در هراس بودند که از سوی نیروی نظامی حیره مورد حمله قرار گیرند. زمانی که مردمان قبیله حرکت کرده و این اراضی را ترک می کردند و خارج از دسترس حیره قرار می گرفتند، از اطاعت حیره سربرمی تافتند (امتنعوا). ابوالبقاء می گوید: اطاعت برای قبایل معنایی بیش از این نداشت که از حمله به سواد و مرزهای قلمروی حیره خودداری کنند.^{۵۵}

طبق تقسیم‌بندی ابوالبقاء، قبایل را می توان به سه گروه تقسیم نمود:

۱- قبایل مستقل (لحاق)^{۵۶} که به قلمرو و حیره حمله می کردند و از سوی آنان نیز مورد هجوم قرار می گرفتند.

۲- قبایلی که قراردادهایی با شرایط معین، با حکام حیره داشتند.

۳- قبایلی که در مجاورت در مرزهای حیره سکونت داشتند و به حیره وفادار بودند. گرچه حتی این قبایل نیز از سوی حکام مورد نوازش و اعتنا قرار می گرفتند و شهریاران حیره سعی می کردند که قلوب آنها را به خود جلب کنند. نزدیک‌ترین همسایگان حیره ربیعه و تمیم بودند.^{۵۷} در تبیین و تشریح معنای

وارد گردد که مردانی از این قبایل آنرا حمایت می‌کردند.^{۶۰} این عبارت ممکن است موجب روشن شدن علت جنگ‌های فجار و مسأله قتل عروه رحال (از عامر) توسط براض از کنانه گردد.^{۶۱}

تغییر روابط بین شهریاران حیره و رؤسای قبایل در داستان هبیره بن عامر بن سلمه قشیری از عامر بن صعصعه و پسرش قره بن هبیره انعکاس یافته است. گفته شده است که هبیره به اردوگاه نعمان بن منذر حمله کرد و همسر او متجرده را به اسارت گرفت و بر غنایم و اموالی نیز دست یافت.^{۶۲} بعدها از سوی نعمان به پسرش قره^{۶۳} محافظت از کاروانی که به عکافا روانه شده بود، در مقابل حمله بدویان که مطیع پادشاه حیره نبودند، محول گردیده بود. (يَسْجُرُّهَا عَلِيٌّ مَنْ لَيْسَ فِي دِينِهِ مِنَ الْعَرَبِ).

ماجرای زمانی رخ داد که نعمان مجبور به فرار از دست کسری شد، قره نیز کاروان را به نفع خود تصرف کرد. پس از آن بنوعیل به نزد بنوقشیر آمدند و خواستار مشارکت در کاروان تصرف شده گشتند و ادعا کردند که آنها از تعاقب‌های احتمالی عمل قره و اهمه داشته‌اند. زمانی که قشیر از دادن سهمی به آنان خودداری کردند، نزاع درگرفت. دشمنی و

نزاع‌ها زمانی بین دو گروه پایان یافت که قشیر و عقیل موافقت کردند که رهبر عامر بن صعصعه، مالک بن معاویه، ملقب به معودالحکما بین آنها حکم گردد.^{۶۴} این عبارت روشن‌گر این نکته است که: در حالی که پدر قره به عنوان حمله‌کننده به اردوگاه نعمان شناخته شده بود، نعمان وادار شده بود تا برای محافظت از کاروانش به پسر او متوسل گردد. این نشانی است از ضعف آخرین امیر حیره و سیاست متغیر حیره نسبت به رؤسای قبایل مستقل عامر بن صعصعه.

شایسته است این نکته مورد تأکید قرار گیرد که عامر بن صعصعه روابط نزدیکی با مکه داشته است و تغییر روابط بین حیره و عامر بن صعصعه مورد توجه و علاقه مکه بوده است. استفاده زیرکانه از دشمنی‌های داخلی بین قبایل از سوی امرای حیره، جلوه‌ای دیگر از روابط حیره و قبایل است که با نگاه دقیق و عمیق ابوالبقاء مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته است. به گفته ابوالبقاء اغلب جنگ‌هایی که بین قبایل رخ می‌داد و امرای حیره از آن به نفع خودشان استفاده می‌کردند. زمانی که امرای حیره می‌خواستند به قبیله‌ای حمله کنند، از دشمنان آنها استفاده می‌کردند و از

گروهی بر علیه گروه دیگر کمک می گرفتند و برخی از آنان را بر برخی دیگر می شوراندند.^{۶۵}

به واقع نیروهای قابل توجهی نیز از این قبایل گرد آمده و همراه با گروه‌هایی از سواران حیره در نبرد بر ضد قبیلۀ دشمن، مورد استفاده قرار می گرفتند یا به امید به دست آوردن غنایم به آنها می پیوستند. بعد از حمله، نیروهای قبایل به سوی موطن خود بر می گشتند و شهریاران حیره تنها با نیروهای خود می ماندند.

همکاری متقابل بین شهریاران حیره و قبایل در عملیات‌های نظامی به خوبی در داستان حمله قرن‌تین مشخص شده است. طبق خبر گزارش شده از سوی بلاذری^{۶۶} نعمان برادرش و برة بن رومانس (از طرف مادر) را با گروه‌های نیرومند از معد و دیگر قبایل تجهیز کرد. او ضرار بن عمرو ضبی و نه پسرش را فرا خواند که همگی آنها پیش‌تر در نبرد و رهبری معروف بودند.^{۶۷} امیر دیگر از منبه، حبیش بن دلف^{۶۸} نیز به نزد نعمان آمد. نعمان به همراه آنها کاروانی را به مکه فرستاد و به آنان توصیه کرد که به بنو عامر بن صعصعه حمله کنند بعد از آنکه آنها این سفر سوداگرانه را به پایان رساندند.

علت این حمله را ابن اثیر این چنین آورده است:^{۶۹}

نیروهای حیره و هم‌پیمانانشان به جنگ با عامر بن صعصعه فرستاده شده بودند، به علت حمله بنو عامر به کاروان‌های نعمان که او به عکافا می فرستاد.

زمانی که قریش از عکافا به مکه بر می گشت، نیروهای پادشاه حیره تحت فرماندهی برادر نعمان به بنو عامر حمله کردند. گرچه بنو عامر خبر آمدن این نیروها را از عبدالله بن جدعان شنیده بودند، ماندند و با شجاعت بی نظیر و والایی به نبرد پرداختند و نیروهای امیر حیره را شکست دادند. ضرار بن عمرو بزرگ و امیر منبه به وسیله پسرانش رهایی یافت، زمانی که او مورد حمله ابوبراء عمرو بن مالک (برادر معاویه بن مالک، عموی عمرو بن طفیل شاعر) یکی از سرکردگان عامر بن صعصعه قرار گرفته بود.^{۷۰} حبش بن دلف به اشاره ضرار بن عمرو اسیر شده بود.^{۷۱} و برة بن رومانس نیز به وسیله دلاور و شاعر، یزید بن صعق اسیر شده بود.^{۷۲} یزید بن صعق و بره را بعد از گرفتن فدیة (۱۰۰۰ شتر و دو کنیز آوازخوان و بخشی از اموالش) آزاد کرد. سپاه شکست خورده تحت فرماندهی ضرار بن عمرو به نزد نعمان بازگشت.

پیروزی عامر در ابیاتی از یزید بن صعق یاد شده است:

تَرَكَنَ إِخَا النِّعْمَانِ يَوْسُفَ عَانِيَا
وَجَدَعَنَ أَجْنَادَ الْمُلُوكِ الصَّنَائِعَا^{۷۳}

«آنان برادر نعمان را در حالی رها کردند که او در زنجیر شده بود و صنایع سپاه پادشاهان را شکست دادیم.»

بُعد و جلوۀ قابل توجه نبرد از دید ابوالبقاء این چنین بیان شده است که: یزید بن صعق با برادر اسیر شده نعمان نزد وی آمد و از او تقاضای دادن فدیۀ مقرر شده را کرد. نعمان از او پرسید که چگونه است مردی تنومند چون برادرش را، او اسیر نموده است. (یزید بن صعق مردی کوتاه قد بوده). یزید پاسخ داد: قوم و مردمش همراه او نبودند، حال آنکه قوم او (یعنی صعق) در نبرد حضور داشتند.

البته این اشاره‌ای است به این که قبیله اش (عامر) که مورد حمله قرار گرفته بود، در جنگ بر گروه‌های صنایع برتر بوده است.^{۷۴} کلب، قبیله و بره در جنگ شرکت نداشت، و بره رهبری بود که از سوی حاکم حیره منصوب شده بود. برای فهم سیاست حیره شایسته است ذکر گردد که ضرار بن عمرو خودش نیز بر اساس نقل ابوالبقاء در

مناقب به لشکر منذر پدر نعمان حمله کرده بود.^{۷۵} این حمله زمانی رخ داده بود که منذر از دیدار حارث بن حصن بن ضمضم کلبی^{۷۶} با هدیه‌ای که حارث به او اهدا کرده بود (کنیزی به نام سلمی که بعدها همسر منذر گشت و برای او نعمان را به دنیا آورد) به حیره باز می‌گشت. تنها با پادرمیانی حارث ابن حصن بود که ضرار موافقت کرد تا کنیز اسیر شده سلمی را برگرداند.

بعد از مدت کوتاهی از نبرد قرنتین^{۷۷} ضرار در بازار عکافا حضور یافت.^{۷۸} ضرار زمانی که در نبرد حضور یافت، مرد مسنی بود. او گفت که می‌خواهد از دربار منذر بن ماء السماء دیدار کند. او با ابو مرحب ربیعة ابن حصبة بن اُزفم^{۷۹} از یربوع نزاع داشت و بازوی او را قطع کرده بود. او تقاضای حمایت از پادشاه را کرد، اما نتوانست حمایت او را جلب کند. او تنها توانست که حمایت جشیش (یا حشیش) ابن نمران ریاحی را جلب کند.^{۸۰}

جالب توجه، ارتباطات بین ضرار و تمیم است! او دخترش معاذه را به ازدواج معبد بن زراره در آورده بود.^{۸۱}

روایتی از ابن اثیر بیان می‌دارد که نعمان بنوضبه، بنو ربیعه و تمیم را فراخواند، آنان نیز درخواست او را اجابت



و مکه نیز نفوذی چند بر اعمال بنو عامر داشته است و این اثراتی در نحوه سلوک بنو عامر با حیره داشته است. این فرض محتمل است که غنایم به دست آمده از حمله به کاروان پادشاه حیره در عکافا فروخته شده باشد؛ چرا که موردی از این عمل را ابن حبیب در المنمق ثبت کرده است.^{۸۶}

برای بررسی روابط بین حیره و قبایل، اخبار مربوط به جمع آوری خراج توسط پادشاه حیره و موقعیت جمع کنندگان خراج نیز تاحدودی مهم است. تحلیل منابع درآمد امرای حیره و موقعیت حیره را ابوالقاء باتوجه به درآمد آنها از اقطاع عراق یاد کرده است و بیان می‌دارد مقداری از درآمدشان از عراق بود.

کردند و در نبرد حضور یافتند. ابیاتی چند از اوس بن حجر،^{۸۲} لبید^{۸۳} و یزید بن صعق^{۸۴} نشانگر آن است که نبرد، ستیز مهیبی بوده است. این نکته با ارزش و مهمی است که ابن اثیر در خبرش (از طریق ابو عبیده) مورد تأکید قرار داده است که عامر بن صعصعه از حمس، خویشاوند قریش و لقاح بودند. (کان بنو عامر بن صعصعه حمس و لحمس قریش و من لهو فیهم و ولاده) این نکات اشاره به روابط بین قریش و بنو عامر دارد و بیان می‌کند که چرا عبدالله بن جدعان^{۸۵} شخصی را به نزد بنو عامر فرستاد تا آنها را از رسیدن نیروهای حیره خبر کند، تا آنها را قادر سازد که خودشان را برای نبرد آماده کنند.

می‌توان تصور کرد که همکاری متقابلی بین قریش و بنو عامر وجود داشته

● پانوشتها:

- ۱- در مورد او نک: تهذیب التهذیب، ج ۸، ص ۳۵۵ (حیدرآباد ۱۳۲۷ ه. ق.)؛ ذهبی، میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۳۸۵ (شماره ۶۸۶۴، تصحیح البیجاوی، قاهره، ۱۹۶۳).
- ۲- السیوطی، الدر المنثور، ج ۳، ص ۱۷۷ (قاهره ۱۳۱۴ ه. ق.)؛ تفسیر طبری، ج ۱۳، ص ۴۷۸، (تصحیح محمد محمد شاکر و احمد محمد شاکر، قاهره ۱۹۵۸) تفسیر قتاده را آورده است. اما عبارت ذکر شده، به وسیله مصححان با تغییراتی اینگونه آورده شده است: بین دو شیر (اسدین) فارس و روم و معکومین به جای معکوفین. الشوکانی، فتح القدیر، ج ۲، ص ۲۸۷، (قاهره ۱۹۲۳). عبارت آورده نشده است. ابن کثیر،

- تفسیر، ج ۳، ص ۳۰۳ (بیروت ۱۹۶۶ عبارت آورده نشده است) سمرقندی، تفسیر، نسخه خطی، کتابخانه چستربیتی، ج ۱، برگه ۲۵۲ب (کانوا بین اسدین بین قیصر و کسری).
- ۳- سیوطی، پیشین. همانجا. طبری، پیشین، همانجا. گرچه طبری تفسیر دیگر درباره «الناس» را برمی‌گزیند که اشاره به قریش دارد. همان، ص ۳۷۹؛ فیروزآبادی، تنویر المقباس، ص ۱۳۸ (قاهره ۱۲۹۰ هـ. ق.). نیز اشاره دارد که الناس به قریش برمی‌گردد. سمرقندی، پیشین، همانجا، الناس را اشاره‌ای به ایران و بیزانس می‌داند و عرب را کسانی که در اطراف مکه زندگی می‌کرده‌اند، تفسیر می‌کند. البیضاوی، تفسیر، ج ۱ ص ۱۸۳ (قاهره ۱۳۵۵ هـ. ق.) و قيل للعرب كافة فانهم كانوا اذلاء في أیدی فارس والروم.
- ۴- سیوطی، پیشین، همانجا. گرچه در تفسیر طبری، ص ۴۷۸، گفته به وهب بن منبه منسوب گشته است.
- ۵- طبری، پیشین، ج ۲۱، ص ۱۶؛ قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، ج ۱۴، ص ۱ به بعد (قاهره ۱۹۵۴)؛ ابن کثیر، التفسیر، ج ۵، ص ۳-۳۴۲؛ ابونعیم، دلائل النبوه، ص ۲۹۶ (حیدرآباد ۱۹۵۰)؛ ابوحیان، تفسیر البحر المحیط، ج ۷، ص ۱۶۱ (قاهره ۱۳۲۸ هـ. ق.)؛ ابوالحسن یوسف بن موسی الحنفی، المعتصر من المختصر، ج ۲، ص ۱۸۹ - ۱۹۰ (حیدرآباد ۱۳۶۲ هـ. ق.) و نک:
- M. hartmann, der islam is che orient, II (die arabis che frage) PP. 50-51, 511-514 (leipzig, 1909), R. Blachere,
- Le Coran, I, 418-20 (Paris, 1920). Muh. Hamidullah,
- Le Prophete de l'Islam, I, 18 (Paris, 1959).
- ۶- قرطبی، پیشین، ج ۱۴، ص ۱-۵؛ طبری، پیشین، ج ۲۱، ص ۱۶ به بعد؛ ابن کثیر، پیشین، ج ۵، ص ۳۴۸، جالب توجه این نقل قرطبی است: زمانی که اخبار پیروزی بیزانس رسید، بسیاری از مردم اسلام آوردند. همان، ج ۱۴، ص ۲ و نک:
- F. Altheim and R. Stiehl: Finanzgeschichte der spätantike, PP: 158-60 (Frankfurt am Main, 1951)
- R. Ruzicka: Duraid b. as.simma, 1,55 (parha, 1930) -۷
- ۸- نسخه خطی تونگن، برگ ۹۶ و نک:
- F. Trummer: Ibn Said's Geschichte dre voris lamischen araber stuttgart, 1928 and see: G. Potrion: un polygraphe andolou de xIIIe, siede, arabica, 1966, p:164.
- ۹- «في زمان قباد سلطان الفرس الذي تزندق و تبع مذهب مزدق».
- ۱۰- «وامر لحارث أن يأخذ أهل نجد و تهامة بذلك».
- ۱۱- نک: جواد علی، مفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، ج ۶، صص ۲۸۷ و ۲۸۸، (بغداد ۱۹۵۷). او چنین نتیجه گرفته است که این افراد، زنادقه، کسانی از قریش بودند که دین مجوس را پذیرفته‌اند. این عبارت از



- «نشوة الطرب» به نظر می‌رسد که تفسیری دیگر از مفهوم زنادقة قریش ارائه می‌دهد. در مورد زنادقة قریش نک: ابن حبيب، المحبر، ص ۱۶۱ (حیدرآباد ۱۹۴۲).
- ۱۲- «فأمره أن ينهض الى مكة ويهدم البيت وينحر عبدمناف ويزيل رئاسة بني قصي».
- ۱۳- «فأخبره ذلك الحارث وداخلته حمية للعرب، فدرأ عنهم وشغل قباذ بغيرهم».
- ۱۴- ص ۱۲۸ (لیدن ۱۸۸۹).
- ۱۵- تؤدي الخراج بعد خراج كسرى وخرج من قريظة والنضير
- ۱۶- عبارت «من قريظة» ممکن است معنایش «برای قريظه» باشد. عبارت متفاوت را یاقوت آورده است: معجم البلدان، ج ۴، ص ۴۶۰، و اینگونه است: «وخرج بني قريظة والنضير».
- ۱۷- یاقوت، پیشین، همانجا و نک:
- Altheim - Stiehl, op cit, p: 150, 1. 4-5.
- ۱۸- F. Altheim- R. Stiehl, op cit, p:149, n:63.
- ۱۹- در مورد این قصیده نک: طبری، تاریخ، ج ۱، ص ۲۰۴۲؛ مسعودی، مروج الذهب، ج ۱، ۲۲۱ و ۲۲۲ (چاپ باریه دومنار، پاریس ۱۸۹۱)، ابوالبقاء تعبیر مختلف مهمی را در کتابش «المناقب المزدييه»، برگ ۳۴b آورده است (نسخه خطی Br. mus): کخرج بنی قريظه، ابوالبقاء می‌گوید: عبدالمسيح این قصیده را در مدح نعمان و پسر و جدش سروده و بر آنان سوگواری می‌کرده است، آنگاه که خالد بن ولید بر آنان جزیه تحمیل کرد. (لما ظهر الاسلام و ضرب خالد بن الوليد الجزية على قومه).
- ۲۰- P. 122 n.99. Tel - aviv, 1946.
- همچنین نک: سمهودی، وفاء الوفا، ج ۲، ص ۲۶۹ (نقل شده از خردادبه بدون ذکر شعر)
- ۲۱- Op. cit, pp:149-150.
- ۲۲- نک: به نظر Hirschberg درباره تداوم نفوذ بدویان و حملات آنها بر ضد گروه یهودی:
- Op. cit: 127 ult, 128 Sup
- ۲۳- «نشوة الطرب»، برگ ۵۵: «الآ أنه كانت الحرب كثيراً ما تقع بين الفريقين ولم يستقم لهم أن يستبد بهم ملك، إلى أن رجل إلى النعمان بن المنذر ملك الحيرة، عامر بن الطنابة الخزرجي فملكه على المدينة».
- ۲۴- پیشین، برگ ۵۷: «ومن شعره قوله في ابيات في عمرو بن الاطنابة الخزرجي لما ملكه النعمان بن المنذر على المدينة، ألكني...»
- ۲۵- ابن حزم، جمهرة أنساب العرب، ص ۳۴۵؛ صدرالدين، الحماسة البصرية، ج ۱، ص ۳ (بنگرید به مصادری که مصحح، مختار الدين محمد در آنجا گردآوری کرده است. حیدرآباد ۱۹۶۴)، العسکری: المصون، ۱۳۶، نک: مصادری که محقق عبدالسلام هارون گردآورده است. کویت ۱۹۶۰. ابن الشجری، الحماسة، ص ۱۱۲ (بن حبيب: من نسبه الى امه من الشعراء (نوادير المخطوطات، ج ۱، ص ۹۵، ۲۰۱)؛ المبرد الكامل، ج ۱، ص ۸۹، ج ۴، ص ۶۸، لسان العرب. طناب.

S. M. Husain, early Arabic odes (Dacca, 1938).

صفحات ۴۲-۴۴ متن عربی و متن انگلیسی ۴۱-۴۲ و مراجع ذکر شده در آنجا. یکی از نوادگان عمرو بن اطانبه، قرظة بن کعب بن عمرو از اصحاب پیامبر بوده است. نک: ابن حزم، همانجا در مورد قرظة، ابن حجر، الاصابه، ج ۵، ص ۲۳۶، شماره ۷۰۹۲؛ ابن سعد، طبقات، ج ۶، ص ۱۷؛ المنقری، وقعة صفین، ص ۱۷

۲۶- المرزبانی، معجم الشعراء، ص ۲۰۳ (قاہرہ ۱۳۵۴.ق.)

۲۷- ابن درید: الانشاق، ص ۴۵۳

۲۸- الأغانی، ج ۱۰، ص ۲۸

29 - W. Caskel. Gamharat on. nasab, dasgenealogische werkdes hisam b. muh al-kalbi, II, 170

(leiden, 1966)

[جمهرة النسب، هشام بن محمد کلبی، تصحیح کاسکل. چاپ لیدن، ج ۲، ص ۱۷۰]

۳۰- الأغانی، ج ۱۰، ص ۲۸، درباره قتل خالد بن جعفر نک: الاغانی، ج ۱۰، ص ۱۶، ابن حبیب، المحبر، ص ۱۹۳. همو: اسماء المغتالین من الاشراف (نوادر المخطوطات، ج ۲، ص ۱۳۴ و ۱۳۵)؛ ابن اثیر، الکامل، ج ۱، ص ۳۳۸ و ۳۳۹ (قاہرہ ۱۳۴۸.ق.) تصحیح عبدالوہاب النجار

۳۱- در مورد جنگ فارغ نک: ابن اثیر، الکامل، ج ۱، ص ۴۰۹-۴۱۰، رهبر خزر ج عامر بن اطانبه بوده که به نظر می‌رسد خواندن او به عمرو بن اطانبه اشتباه باشد. (اشعار از عمرو بن اطانبه است).

۳۲- الاغانی، ج ۱۶، ص ۵۳

۳۳- النقااض، ص ۶۶، ۲۹۹، ۸۰۹ (لیدن، ۱۹۰۵)؛ بلاذری، انساب الاشراف، نسخه خطی. برگ ۹۹۲b، الکتبی، فوات الوفیات ج ۲، ص ۶۲۶ (قاہرہ ۱۹۵۱).

۳۴- لسان العرب، ذیل قصر، کثیر عزه دیوان، ج ۲، ص ۴۹، و نک:

Rothstein, Die Dynastie der lahmiden, p:133

۳۵- علت این امر نیز بدان سبب بود که قبایل تمیم بیش از دیگران بر حمله به کاروان‌های حیره نقش داشته‌اند. نک: لسان العرب، ردف. م)

۳۶- ابن کلبی، جمهرة النسب، نسخه خطی، ۱۱۴b؛ بلاذری، انساب الاشراف، برگ ۹۵۲b، حليلة یا جليلة بن ثابت بن عبدالعزی.

۳۷- بلاذری، همان، برگ ۹۳۳b (بنو شهاب).

۳۸- ابن درید، الاشتقاق، ص ۳۵۲؛ ابن قتیبه، المعارف، ص ۴۵، آنها ارداف کننده بوده‌اند. و نک: Rothstein,

Opcit, ib.n.2

و بنگرید به: بیت لبید: وارداف الملوك شهود، دیوان، ص ۳۵، (تصحیح احسان عباس کویت ۱۹۶۲)،

لسان العرب (ردف)؛ الثعالبی، ثمار القلوب، ص ۱۴۴؛ یاقوت، البلدان، (افاقه)، النقااض، ص ۲۹۹؛

ابوعبیده، مجاز القرآن، ج ۱، ص ۳۱۵، در مورد ردافه مالک بن نویره نک:

Noldeke, beitrage zur kenntniss der poesie der alten araber, pp. 126-27 (Hanover, 1864)

و مقایسه کنید با گفته وائل بن حجر الحضرمی به معاویه: «ما اظن عليك بهذه الناقة ولكن لست من ارداف الملوك واکره أن أعير بك»، طبرانی، المعجم الصغير، ص ۲۴۲ (دهلی ۱۳۱۱ ه. ق.). ابن کثیر، السیرة النبویه، ج ۴، صص ۵۴-۱۵۵

۳۹- محمد بن حبيب، المعجب، ص ۲۰۴

۴۰- پیشین، ص ۲۵۳ و نک: المرزوقی، الأزمنة والأمكنه، ج ۲، ص ۱۹۱ (حیدرآباد ۱۳۳۲ ه. ق.).

۴۱- الاعشى، دیوان، قصیده ۱۸، بینهای ۴۸-۴۹، ص ۱۰۷

کاللیل من باد ومن حاضر

حولی ذوو الآکال من وائل

والجاعلو القوت علی الیاسر

المطعموا اللحم اذا ماشتوا

۴۲- الاعشى، دیوان، قصیده اول، بیت ۵۶، ص ۱۱ (جندک التالد العتیق من السادات اهل القباب والآکال) و در

مورد معنی الطارف التالد نک: البکری، سمط اللالی، (ویراسته میمنی، قاهره ۱۹۳۶) ص ۲۶۹، زوزنی، نیل

الارب، ص ۱۸۵، عبارات الطارف التالد به جایگاه والای آنها در بین قبیله اشاره دارد.

۴۳- المعجب، ص ۲۵۳

۴۴- الاغانی: ج ۲، ص ۱۳۲، فوفد قیس بن مسعود الی کسری فسأله أن يجعل له اکلا وطعمة علی أن یضمن له

علی بکر بن وائل أن لا یدخلوا السواد ولا یفسدوا فیه، فأقطعه الابله وما والاه» وبنگرید به:

Rothstein, op. cit. p.122, E.braunlich, bistamb. qais, PP:12, 30-33 (Leipzig, 1923): w. casquel, al-asa in EI2

وجمهرة النسب، ج ۲، ص ۴۶۱ (چاپ کاسکل)

۴۵- مقایسه کنید با: ابوزید، النوادر، ص ۶۱ (تصحیح سعید الشرتونی، بیروت ۱۸۹۴)

فیه تمت وأرست عزها مضر

فان بیت تمیم ذو سمعت به

۴۶- ابوالبقاء هبة الله محمد بن علی بن حمدون بن نما، از مفاخر شیعی و مورخ نامدار قرن ششم است. اثر

مهم وی «المناب المزیدیه فی اخبار الملوك الاسدیه» براساس یگانه نسخه خطی موجود چاپ شده

است. بخش های زیادی از این کتاب به تاریخ جاهلیت اختصاص دارد. ابوالبقاء کتاب خود

المناب المزیدیه را بعد از سال ۵۵۲ نگاشته است. چرا که از وفات سلطان منجر بن ملکشاه (ج ۲،

ص ۴۲۶) که در سال ۵۵۲ وفات یافته است، سخن به میان آمده است. در مورد این خاندان شیعی حله. نک:

دائرة المعارف بزرگ اسلامی، مدخل ابن نما، ج ۵، ص ۶۱-۶۰ م).

۴۷- ابوالبقاء: المناب، نسخه خطی، برگ ۱۴۵ا، «... وانما كانت الاکاسرة تقطعهم مواضع منه معینة مسماة،

تجعلها اطعمة لهم ومعونة علی عملهم. وکانوا یجتبون خراجها فیأکلونه ویطعمون منه من شاء وأمن

أهلهم ومن کانوا یصانعونه ویستملونهم من الاعراب وربما اقطعوهم أيضاً قرى من جملة أقطاعهم...».

۴۸- ابوالبقاء، پیشین، همان صفحه: «وكان قدر اقطاع النعمان من كسرى مائة ألف درهم، ذكر في بعض كتب الحيرة ان الذي كان كسرى أقطع النعمان من البلاد رستاق السليحين وقطائع بني طلحه و سنام وطباق. كذا رأيت في نسخة» در مورد قطائع بنی طلحه بنگرید به یاقوت: معجم البلدان (نشاستج و سنام) و بنگرید به البکری، معجم ما استعجم، سفوان و سنام.

۴۹- ابوالبقاء، پیشین، برگ ۱۴۵b: «فكان خراج ذلك يجبي لنعمان في كل سنة مائة ألف درهم، هذا ما ذكر علي عظم ارتفاعه لاهله وكثرة مستغله لملاکه و ذکر أنه لا يعرف في الارض برية أكثر ريعاً ولا أخف خراجاً ولا أقل مؤونة منها وأنها كانت تغل لاهلها في كل سنة ثلاثين ألف كر حنطة بالمعدل سوى غيرها من الغله والثمرات وسائر الاشياء.

۵۰- نک: یاقوت، پیشین، ذیل های السوادیه و السواریه.

۵۱- بنگرید به یاقوت: پیشین، ذیل الخصوص، گفته اند این عبد هند، دوست عدی بن زید بوده است. ابوالبقاء، پیشین برگ ۱۴۶a و بنگرید به: دیوان عدی بن زید، تصحیح محمد جبار المعید، بغداد (۱۹۶۵) ص ۶۸ و نازدگان او ابوداود الایاری قاضی بوده است. ابوالبقاء، پیشین برگ ۱۴۶a

۵۲- ابوالبقاء، پیشین، برگ ۱۴۵b و بنگرید به یاقوت، پیشین، ذیل اقسام، جای که نسب مالک می آید: مالک بن عبد هند بن نجم بن منعة، گرچه داستان این بخش ذکر نشده است.

۵۳- ابوالبقاء، المناقب، برگ ۱۰a «وكان لهم عمال على اطراف البلاد من العراق الى البحرين حکم کل واحد منهم مع [كذا] من بازائه من الاعراب في حمايته مثل هذا الحكم»

۵۴- مقایسه کنید با: النفاض، ص ۲۹۹ (وكانوا اعمال الاكاسره)، یعقوبی: تاریخ، ج ۱، ص ۱۸۴ (نجف ۱۹۶۴).

۵۵- ابوالبقاء، پیشین برگ ۹۹b

۵۶- لسان العرب (لحق) و بنگرید به: جاها؛ مجموعة الرسائل، ص ۵۹، (فخر السودان على البيضان، قاهره ۱۳۲۴ هـ. ق.) فاللقاح البلد الذي لا يؤدى الى الملوك الاربان والاربان هو الخراج وهو الاتاوة) در چاپ جدید عبدالسلام مارون، ج ۱، ص ۱۸۷ (رسائل الجاحفا، قاهره ۱۹۶۴) اربان، اریان خوانده شده است و بنگرید به:

Noldeke, Delectus, p:42, 1. 14

۵۷- ابوالبقاء، پیشین، برگ ۱۲۱b: «وأما حد عزهم في العرب الذين كانوا في التقدير برعايا لهم ولهم اسم الملك عليهم فقد تقدم ذكر كونهم معهم على طبقات ثلاث: اللقاح الذين كانوا يغازونهم، واهل الهدنة الذين كانوا يعاهدونهم ويوثقونهم وهذه مماثلة ومساواة من أهل هاتين المنزلتين للملوك، هم وایادهم على حد سواء. واما الطبقة الثالثة فهم الذين كانوا يدينون لهم فكانوا في اكثر زمانهم ايضا يصانعون اهل هذه المنزلة استمالة لهم وتقويا بهم على من سواهم حتى ان الملك كأن يكون معهم كالمولى عليه وكان اقرب العرب منهم دارا ربیعة و تمیم.» البته تمیم یکی از چند قبیله ای بود که در کنار مرزهای حیره به سر می برد.

۵۸- نک: النقائص، ص ۶۹، (ابو دین الملوک فهم لقاح) درباره عمرو بن حوط بنگرید به:

جمهرة النسب، ج ۲، ص ۱۷۶، (چاپ کاسکل)، بلاذری، انساب الاشراف، برگ ۹۹۲b

۵۹- ابوالبقاء، پیشین، برگ ۱۰۰b، مصعب زبیری: نسب قریش، ص ۲۱۰، زبیر بن بکار: جمهرة نسب قریش، نسخه خطی بادلیان، برگ ۷۴b، بلاذری، انساب الاشراف، ج ۴، ص ۱۲۶، (بیت المقدس، ۱۹۳۸) ابن

حبيب، المنعم، ص ۱۷۸-۱۸۵

۶۰- پیشین، برگ ۱۰۲a

۶۱- w.m. watt, Muhammad at mecca, p:II (oxford, 1953)

۶۲- النقائص، ص ۴۰۴، ابوالبقاء: المناقب المزدیة، برگ ۱۲۹a، نابغة جعدی، دیوان، ص ۱۱۷، ص ۱۱۹ (چاپ

ماریا لینیو روم ۱۹۵۳)، ابن حزم: جمهرة نسب العرب، ص ۲۷۲. کاسکل: جمهرة النسب، ج ۲، ص ۲۸۵

۶۳- در مورد او بنگرید به: النقائص، ص ۴۰۵، ابن حجر: الاصابه، رقم ۷۰۱۰، ج ۵، ص ۲۳۸، ابن حبيب: اسماء

المغتالین (نوادیر المخطوطات، ج ۷، ص ۲۴۴)، ابن عبد البر: الاستیعاب، ص ۵۳۲، کاسکل، پیشین، ج ۲،

ص ۴۷۲، طبری، تاریخ، ج ۲، ص ۴۹۰

۶۴- ابوالبقاء: پیشین، برگ ۳۸a و درباره معود الحكماء: ابن حبيب، المحبر، ص ۴۵۸، کاسکل، پیشین، ج ۲،

ص ۴۱۳

۶۵- ابوالبقاء: پیشین، برگ ۱۰۰a

۶۶- بلاذری، انساب الاشراف، ۹۴۸b

۶۷- ابن کلبی، جمهرة، برگ ۱۱۲b، وکاسکل، پیشین، ج ۲، ص ۲۴۲

۶۸- در مورد او بنگرید به کاسکل: پیشین، ج ۲، ص ۳۲۷

۶۹- ابن اثیر، الکامل، ج ۱، ص ۳۹۱، (یوم السلان) و مقایسه کنید با ابن عبدربه: العقد الفرید، ج ۳، ص ۳۳۵

۷۰- بنگرید به: ابن حجر، الاصابه رقم ۴۴۱۷، کاسکل، پیشین، ج ۲، ۱۶۱

۷۱- بر طبق روایت ابن کلبی که بلاذری ثبت کرده است (انساب، ۹۴۹a، ۹۵۶b) او در یوم القرنین کشته شد.

«وقال ابن الکلبی، قتل حبيب فی یوم القرنین.»

۷۲- در مورد او بنگرید به: کاسکل، پیشین، ج ۲، ص ۵۹۳، بر طبق روایت مفضل الضبی به نقل بلاذری

(انساب، برگ ۹۵۶b) او حسان بن وبرة برادر نعمان (از طرف مادر) را اسیر کرده بود که ضبه را در این

یورش رهبری می کرد و از سوی برادرش منصوب گشته بود یعنی نعمان. بر ربیع.

۷۳- این گونه در روایت ابوالبقاء، پیشین، برگ ۱۲۶a، ۲۱b و در روایت بلاذری، انساب، برگ ۹۴۸b

(و جعدن مرا و الملوک الصنائع)

۷۴- در روایت دیگر که ابوالبقاء می آورد از طریق یزید بن صعق، پادشاه حیره، منذر بوده نه نعمان. درباره معاذ

ابن یزید بن صعق که با حرکت رده مخالفت کرد، بنگرید به: ابن حجر: الاصابه، رقم ۸۴۲۵ و در مورد یزید

ابن قیس بن یزید بن صعق بنگرید به: انساب الاشراف، برگ ۹۴۲b و در مورد امامه دختر یزید بن عمرو

- ابن صعق، ابن حبيب، المنمق، ص ۸
- ۷۵- برگ ۱۲۸b، روایت دیگر: ضبی: امثال العرب، ص ۶
- ۷۶- Rothstein, op. cit. p. 108, n:3
- ۷۷- در مورد این نبرد بنگرید به: یاقوت، بلدان (سلان) ابن حزم، جمهره انساب العرب، ص ۱۹۴ و در مورد تعیین این محل بنگرید به:
- U. Thilo: die orsna men inder altArabischen poesie. s.v. luban, Uyuan (wiesbaden, 1958)
- ۷۸- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۰۸، ۲۶۲ (چاپ قاهره ۱۳۲۹ ه.ق.)
- ۷۹- در مورد ابی مرحب بنگرید به: ابن حبيب: اسماء المغتالین (نوادیر المخطوطات، ج ۶، ص ۱۳۹) و در مورد دشمنی بین ضرار و ابی مرحب: الضبی، امثال العرب، ص ۱۵، و در مورد حضور ضرار در دربار حیره، الميدانی، مجمع الامثال، ج ۱، ص ۴۴
- ۸۰- ابوالبقاء، المناقب، برگ ۱۳۷b
- ۸۱- بلاذری، انساب، برگ ۹۴۸b، ۹۵۴a، ابن ابی الحدید، پیشین، ج ۴، ص ۳۰۸، جاحظ، البیان والتبيين، ج ۱، ص ۱۶۸، (چاپ سندوی، قاهره ۱۹۳۲)
- ۸۲- دیوان، ص ۶ (بیروت ۱۹۶۰)
- ۸۳- شرح دیوان لبید، ص ۱۳۳، و بنگرید به پاورقی ۲ مصحح احسان عباس، کویت ۱۹۶۲
- ۸۴- ابوالبقاء: پیشین، برگ ۱۲۶b
- | | |
|----------------------------|----------------------------|
| ونحن غداة القرنيتين تواهرت | خناذيد يجمعن الغبار ضوانعا |
| بكل سنان في القناة تخاله | شهابا في ظلمة الليل ساطعا |
| تركنا حبيشا حين أرجف نجده | يعالج مأسورا عليه الجوامعا |
- ۸۵- در مورد او بنگرید: ابن هشام، السيرة، ج ۱، ص ۱۴۱، بلاذری، انساب، ج ۱، ص ۷۴، ۱۰۱، ابن کثیر، سيرة النبوة، ج ۱، ۱۱۶-۱۱۷، مصعب زبیری، نسب قریش، ص ۲۹۱
- ۸۶- ابن حبيب، المنمق، ص ۴۲۸-۴۲۹